

معذوقه عیان بود نمیدانم با بمان بود نمیدانم کفتم بطلب که بجا می آید
 خود نرفته آن بود نمیدانم لیس حال ما بطلاق علیه السوکی وال غیر
 مت مال چو که اطلاق کرده بنزد بر دلفظ و غیر
 الا کمال الامواج علی البحر الزخار فان الموج لا شک انه غیر الماء
 که ش حال موجات بر در بای زفار پس بر سبب موج بی شک غیر آب است
 عند العقل من حیث انه عرض قائم بالماء و اما من حیث الوجود فلیس
 نزدیک عقل از حیثیکه بر سببیکه از عرض قائم بآب است و هر گاه که بماند از حیث وجود
 شیء غیر الماء من وقف عند الامواج التي هی وجودات الحوادث
 چیزی غیر آب پس هر که پند نزدیک امور بلکه آنها وجودات حوادث بود
 و صورها و غفل عن البحر الزخار الذي بموجبه یظهر من غیبه
 در صورهای حوادث و غافل شد از در بای زفار که بسبب موج او ظاهر بنمود از غیبه
 لی شهادته و من باطنه لی ظاهره هذه الامواج بقول بالامنیان
 بسوی شدت او داز باطن او بسوی ظاهر او این امواج قابل بی نزد غیبت
 بینها و بلیث الغیب السوکی و من نظر علی البحر و عرف انها امواج
 بیان در با امواج ثابت میکند غیر سوسو و هر که نظر کند بر در بای و دانست که آن امواج
 و الامواج لا تخفق لها بانفسها قابل بانها اعدا من ظمیرت بالوجود
 امواج در بایست و امواج بی سخن ترا آنها را بنفسمای آنها می بکنند با که آنها عدو الله که ظاهر شده
 فلیس عنده الا الحق سبحانه و ما سواه عدم یجیب انه موجود
 پس نیست نزد آنکس که سخن سبحانه و ما سواهی او عدم است که خیال کرده بای شود که

تذکره

محقق فوجوده خیال محض و المتحقق هو الحق لا غیر لذلك قال الجند
 متحقق است پس وجود خیال محض است و متحقق همان حق است غیر برای آن گفت جند
 قد سرع الان كما كان عند سماعه حديث رسول الله صلى الله
 قد سره الان كما كل نزدیک شنیدن جند حدیث رسول الله صلی الله
 علیه و سلم ولم یکن معه شیء والله ذم الشیخ مؤید الدین الجندی
 علیه و سلم که لم یکن معه شیء است و در حدیث ابراهامی شیخ مؤید الدین جند
 حیث قال البحر جبر علی ما کانه فی قدم ان الحوادث امواج انفصال
 در جاکیکه گفت در با در بایست بر اینیکه است در سبب بر سببیکه حوادث امواج و اینها
 لا تجتهد اشکال نشا کلهما عن بیکل فیها فی استام
 عجب نشود ترا شکها بیکه با بیکه مانند لونه آنها از آن که بیکه در در آنها آن بیکه
 وجهی که بجز سستی است جدم آب را حباب بود که حباب و حباب باشد و
 در حقیقت حباب آب بود پس این دو بی سستی شبها راست چون سستی
 الوجود العارض للمکانات الخلوقة لیس بمقابل الوجود الحق
 وجودیکه عارض است مرکبات مخلوقه را مثبت متابر وجود حق است
 الباطن المجرى عن الاعیان و المظاهر لا یسبب و اعتبارات کالظهور
 که باطن است و مجرد است از اعیان و مظاهر که متابر است او بلیث اعتبار است مثل ظهور
 و النعین و التعلد و الحاصل بالاقتران و قبول حکم الاستدلال
 موعض و تود که حاصل است بسبب اقتران و قبول حکم استند است و اینها
 من اللغوت التي تلحقه بواسطة التعلق بالمظاهر فللوجود اعتباران
 از صفاتی که لا حق بی دود وجود را بر سبب تعلق وجود بظرف هر پس در وجود را در اعتبار ازین

Copyrighted by University